

بنام خدا

رمان یک روز بی هوا

سر کلاس ادبیات بودم منتفرم از ادبیات یه معلم شلخته چاق منو رها شرمدرسه و کلاس

بودیم امروز امتحان داشتیم هیچی نخونده بودم درس نه بده نه خوب معمولی سال سوم

راهنمایم

که یه معلم اومد بالاسرم

_ سوگل چرا چیزی نمینویسی اگه نمره کسی زیر ده بشه اولیامیخوام

اداشو دراوردم

فوق فو قش یدونه سوال نوشتم فقط میخواستم زنگ بخوره خلاص شم

_ سوگل سوال دو چی میشه

_ اخی عمه ننه من بلد بودم که خودم مینوشتم

_ برو بابا خاله ننه

خندم گرفته بود یه دختر علی بی غموشاد بودم همه جا آتیش میسوزوندم

_ بر که ها بالا

_ ببخشید خانم مگه دزد گرفتین دستا بالا

کل کلاس منفجر شد

_ سوگل برگتویار میخوام صحیح کنم همین جا

_ بگم از الان صفرم

یهو رهاگفت

_ صفرنشه صلوات

بازم همه خندیدن

_ شماهم برگتویار

_ خانم ما

_ مگه گاوی رها ره تودیکه حالا صفرنشی صلوات

رسمًا دلقک بودیم برکه هارو دادیم

_ جلسه بعد اولیاتون بیان

_ چندشدیم خانوم

_از آخر اول شدین صفر

برگه هارو دادبهمون شده بودم یک خوبه باز

_چندشدی رها

_صفر

_صدر حمت به خودم باز یک شدم

زنگ اخر خورد پیاده تاخونه میرفتیم باهم

_سوگل بین دوتا پسره پشت سرمونه ازدم مدرسه تا اینجا

_یه فکری زنگ خونه بزنییم به چند دقیقه و ایسیم بعد فرار کنیم بیوفته گردن اینا موافقی

_حله

رفتم زنگ یه خونه زدم کار هر روزمون بود هر بار اولین نفر در این خونه میزنییم مطمئنم

یارو پشت دره تا ببینه کیه که هر روز زنگ میزنه فرار میکنه زود دست رها گرفتیم فرار کردیم

بیچاره دوتا پسره هنگ بودن که چی شده

یهو مرد اومدیرون شروع به فوش دادن کرد یقه پسره گرفت حال کردم تند تند به

مسیرمون ادامه دادیم

_دمت گرم سوگل حالشونو گرفتیم حال کردم

_سوگلم دیگه بسته برو خونتون خدافظ

_پرو خدافظ

درخونه باز کردم سلام دادم

من باخودم سه خواهریم دوتا برادرم دارم من از دخترا دومی هستم سلام دادم زود رفتم

اتاق و لباسم عوض کردم خیلی گرسنه بود حمله کردم طرف غذا

_سوگل مادر از قعطی اومدی مگه

_خوب مادر من گرسنه نخورم

_بخور نوش جونت

غذام و خوردم رفتم توانا قم بخوابم بیخیال درس شدم وای فردا مامان باید بیاد مدرسه یه

جوری می پیچونم یکم چرت زدم دیدم یکی اومده خونمون عمم بود بیست یکسالشه هنوز

شوهر نکرده اینم بگم هر کی میاد یه عیبی رو بیچاره میزاره یکی اومد مهندس بود گفت چشاش

چپ ه نميخوام واقعاعنی چی

حال سلام علیک کردن نداشتم خدایا یه بدختی بده به عمه ما بره راحت شیم دبه نداریم

براش لینه بزاریم امین

خندم گرفت عجب دیونه ای هستم من اصلا از زبون کم نمیارم از بس بلبل زبونم تایی

بگه تو خوردمش ادم خورشدم

تو اتاق صدای مامانم میومد که شب مهمون داریم یکی از همکاراش خداکنه مجرد باشه

عمه جونمو بدین بهش

خواهر بزرگم اسمش ساراس دوسال از من بزرگتره خیلی ادم جدی بود از بابام

بیشتر میترسیدم ازش کی اینومیگیره کن اینجادختر مجرد زیاده

_ سوگل پاشو خونه جمع کن انگار پرنسی ما کلفتش

_ سلام کلفت

_ چی گفتی

_ اچی سارا غلط کردم من رفتم

توافق تنها بودیم مجبور بودم که بگم وگرنه پوستم و میکنه رفتم خونه الکی تمیز کردم

وضع مالیمون خوب بود یه خونه نقلی ولی باصفا داشتیم

_سلامت کوعمه

_سلام عمه جونم کی اومدین

_یعنی نفهمی کی اومدم

_نوچ

_تازه اومدم

اره جون عمه خودت یساعت اینجاس میگه تازه اومدم

_خوش اومدین

_مرسی

_سوگل مگه درس نداری برو بخونه چیزی نمونده به خرداد

_عجب گرفتاری شدیم سارا میگه خونه تمیز کن شما میकिन درس بخون به کدوم

سازبرقصم

تودلم گفتم ساز عمه ای عمم شده تیکه امسال من

_سوگل خانم سارا نه اجی سارا توفارسی برقص بقیش پیش کش

پشت کردم بهش قردادم هنگ کرده بودن پریدم تواناقم باز الکی کتاب باز کردم که

میخونم من فرار میکردم کتابه توخونه دنبالم بود توروخدا بیامنوبخون

انقد صبحا زود بیدار شدم عادت کردم به طور اتوماتیک بیدار میشم سر ساعت هفت لباس

فرم مدرسمو پوشیدم رفتم دنبال رها از اون ور باهم بریم مدرسه

_رها به مامانت گفتم بیاد مدرسه

_نه توچی

_منم نه یه فکری تو سرمه حالا بیابریم یه کاری میکنیم

رفتیم همون داخل مدرسه مارو گرفتن انگار قاتل بودیم یه صفر گرفتیم دیگه

_شما دونفر باید برین دفتر مدیر کارتون داره

_باشه

رفتیم داخل اتاق مدیر یه مدیر خیلی بد اخلاق خیلی جدی خشن اینم بگم اینم

شوهر نکرده و الاه این یکی حق میدم دلش به چی این خوش باشه طرف

_ خانم سوگل اعتمادی و رها علی پور

_ بله خانم خودمون هستیم

_ زبونم که داری اولیاتون نیومدن چرا خانم شهرامی ازدست شمادونفر شاکیه کلاس درس

تبدیل کردین به دلک خونہ

بد عصبی بود باید یه کاری میکردم اگه به بابام بگه فاتحم خوندمش شروع کردم به گریه

کردن

_ خانم بخدا مریض بودیم نتونسم بخونم شب قبلش سرم زده بودم خانم ببخشید

باورم نمیشد اشک تمساح میرختم رها چشاش چهارتا شده بود دید نقشه دارم اونم گریه

کرد

_ خانم من داشتم مینوشتیم ولی برگ ازمون گرفتن ببخشید خانم تکرار نمیشه

یه لحظه رفت توفکر دلش

برامون سوخت

_این بار میبخشم دفع بعد از این خبرانیست حالا برین سر کلاس زود

_ای بابا یکم مارونگه دار زبان داریم این زنگ بگذره زنگ بعدی بریم کلاس

_چیزی گفتی

_من نه خانم گفتم خیلی مهربون دوس داشتنی هستین با اجازه

_عوق دوس داشتنی

_خفه مجبور بودم بگم

رفتیم سر کلاس حالا باید اینو حالی میگردیم دفتر بودیم عجب گیری کردیم با هزار زور

رفتیم سر جامون نشستیم به طرف کلاس فقط ما گرفته بودیم دلکک بودیم خوشیم دیکه

تم بدمیخارید برای اتیش سوزوندن این زنگ تموم شد زنگ بعدی ادبیات داشتیم اه اه

_بچه ها یه فکر دارم

_سوگل جا هر کی دوس داری امروز ادم باش اخر سر اخراج میشیا

_اخر ساله اخراج چی اخه میز تا لب این سکو بیاریم تا وسیله هاشو گذاشته پخش زمین

شه حله

_اگه نشد چی

_اگه شد چی

_باشه پس حله

بابچه ها این کارو کردیم زنگ تفریح تموم شد

معلم وارد کلاس شد همیشه خدا مقنعی کجه کلی وسیله دستشه انگار اومده فروشگاه

_هییس سوکل اروم تر فکر کن خوب

_اخه نگاه چه وضع مقنعی

_اونجارو داره وسایلشومیزاره

بابچه ها اروم شروع به شمارش کردیم

_یک دو سه

کل کلاس منفجر شد تا وسیله هاشو گذاشت میز کج شد افتاد این که هیج اومد میزو

بگیره خودشم افتاد رومیز انقد خندیدم اشکم دراومد دلمم براش سوخت ولی حقشه تا اولیا نخواه

_این کار کدوم از شماها بود

کسی حرف نزد ساکت شدن همه

مگه من باشمانیستم کار کی بوده اگه نگین از هر کدوم سه نمره کم میکنم

کارمیز بوده سه نمره ازش کم کن

بچه ها مردن از خنده واقعا من نبودم چیکار میکردن

حدس میزدم کارتو باشه

ما

بله شما

خانم خود میز افتاد به ما چه

راست میگه خانم هممون شاهدیم سوگل کاری نکردی

سه نمره کم که کنم حالتون میشه دیگه از این کارانکنید

دم همه بچه های باحال گرم دم نزدن کلی حال کردیم اینم بگم معلما در عوض از خدمتم

درمیان باصفر دادن

تا آخر کلاس ساکت شدم دیگه اخرای زنگ اخره

_ سوگل

_ هوم

_ هوم مرضی اون دوتا پسر اتلافی کنن چی

_ نمیکنن نترس

زنگ خورد از مدرسه خارج شدیم اون دوتا پسرم نبودن تاخونه کلی خندیدم

رفتم خونه که دیدم

مامانم خیلی خوشحاله

_ چی شده مامانم

_ سلامت کو

_ خب سلام

_ دیروز همکار بابات عمتو دیده برای یکی از آشناهاشون

_ بلخره داره میره

_ سوگل زشته لباس عوض کن بیا ناهار تااون موقع سارا و سحرم میان از مدرسه

سحر خواهر کوچیکمه کلاس اول دبستانه دوتا برادر مم یکیشون مجرده یکی متاهل

رفتم لباس در اوردم یکم دراز کشیدم تااونا بیان بلخره عمه منم رفت

_ سوگل بیا ناهار سحر سارا اومدن

_ سلام

_ شنیدم اتیش سوزوندی مدرسه سوگل خانم

_ کی گفته بهت سارا

_ گفتم سارا نه اجی سارا

_ خوبه دو سال بزرگتری ازم چی میشه بگم سارا

_ بسه دعوانکنید بیاین بخورین سرد شد

شروع کردم به خوردن غذا

_ راستی عمه دار شوهر میکنه بلخره

_ من که چشمم اب نمیخوره باز به ایرادی میزاره روش

_دقیقا

مامانم یهو گفت

قرار فردا شب بیان خدا بزرگه شاید این یکی شد

_خداکنه

جمع کردیم امروز نوبت من بود ظرف بشورم رفتم ظرف شدم متنفرم از ظرف شوستن

بعدش رفتم لالا خیلی خسته بودم

از خواب بلندشدم دیدم ساعت پنجه این همه ساعت خوابیدم من دیدم ساسان برادرم که

مجرده بیست یکسالشه

اونم خوابیده بود تواتاق بازم تنم خارید برای اذیت کردن پاشدم دهنمو پر اب کردم

اومدم تواتاق خم شدم اب ریختم تو صورتش همیچین پرید از خواب دلمو گرفتم فقط میخندیدم

_سوگل مرض داری مگه چته دیونه

_دوس داشتم

افتاد دنبالم توخونه رفتم پشت مامانم جاخوردم

_مامان ساسان میخواد خیسم کنه نزار

_من تو اگه نبردم زیر دوش خیست نکردم ساسان نیستم مش قاسم

_سلام مش قاسم

_کوفت مش قاسم

مامانم رفت کنار بیهو پرید منو گرفت مثل بچه ها بغلم کرد برد تو حموم اب باز کرد سرمو

انداخت زیر اب خیسم خالی شدم حال نوبت اون بود که منو خیسم کنه که کرد

_اخیس دلم خنک شد تا تو باشی سرب سرب سر داداشت نزاری دارم میرم بخوابم اذیت نکن

افتاد

_ادا شو در اوردم دهن کجی کردم

رفتم لباسمو عوض کردم موهای خرمای بلندمو شونه کردم بافتم

بعدش یکم تلویوزون دیدم

_اه چرا هیچی نداره

_به جایی اون برو بشین درستویخون فردا نمره کم نیاری

_نمی‌ارم

_بینم تعریف کنیم

_رفتم درس بخونم هر چند الکی

در حال درس خواندن بودم شنیدم که مامان بابام دارن باهم حرف می‌زنن گوشامو تیز کردم

که بشنوم

_فردا قرار برای مهین خواستگاری یاد همکارم معرفی کرده فرداشب بابام می‌ارم فقط

همه چی آماده باشه

یعنی فردا برای عمم خواستگاری یاد ایراد نزاره روطرف صلوات

خندم گرفت ساعت نزدیک هشت بود ساسان خواب بود سارا درس می‌خونه سحرم که

بازی میکنه منم که الاف بیکار با ساسان خوب بودم یعنی خواهر برادرم خوب بودن خیلی

دوسشون داشتم اما سارا یکم جدیه سرش تولاک خودشه

رفتم پیش پدرم

_سلام به بابای خودم

_سلام دخترگلم بازی چی میخوای که زبون میریزی

_من نه والا هیچی

_سوگل پاشو ساسان بیدار کن بیاد مثل ظهر خیسش نکنی سارا سحر بیاین شام تاسرد

نشده

رفتم تواتاق ساسان بیدارکنم

دوتا اتاق خواب داشتیم یدونش برای منو سارا وسحر اون یدونم برای ساسان البته بعضی

وقتامنم میرم اونجا خونمون نه بزرگه ونه کوچیک برای ماشیش نفرکافیه داداش بزرگمم که

متاهل یه خواهرزاده دارم اسمش ایداس

_دادا ساسی برپا شام تامامان باجارو نیومده سراغت

_سوگل

_هوم

_هوم درد نگفتم بهم نکو ساسی

_من میگم الانم بیا شام

_الان میام

رفتم نشستم شام مفصل خوردم از خجالت شکمم دراومدم یکم نشستم تی وی دیدم

_حوصلم سررفت

یهو**ساسان گفت**

_بیاخاله بازی

_من مامان توبچه

_روتو برم

_سارام عمه

ساسان مرد از خنده منظورمو گرفت سارا اخم کرد

_خب بابا اخمت برای چیه

_زرنگی خودت عمه شو

ساسان گفت

_ حالا نه اینکه الان عمه نیست

_ راست میگه

تا ساعت ده شب همین جوری کل کل میکردیم سه نفری

_ خب خوش گذشت من برم لالا شب همه خوش راستی

_ مرض چته

_ فردا شب یه خبر به اگه گفتین

ساسان_ چه خبره

_ عمه شوهر میکنه پر

بابا_ سوگل داداش همین عمه ای که میگی جلوت نشسته ها تواز کجاشیدی

_ کی من نمیدونم

مامان_ افرین به حرف منوباباتم که گوش میدی یواشکی دیگه چیا شنیدی رو کن

_ والاه همین فقط

ساسان_ سوگل راست میگه فرداشب خواستگاریه

_اره

ساسان_ کیه حالا فرداعمه باز ایراد میزاره روش

_اره ساسی منم اینومیگم

_ساسی کوفت

مامان_ خب دعوانکنید خدا بزرگ تافردا هرچی قسمته

_شب بخیر

ساسان_ برو یکم از دستت نفس بکشیم

جوابشوندارم رفتم که بخوابم

طبق معمول از خواب بیدار شدم ساعت هشت بود وای امروز خواب موندم بدو بدو آماده

شدم دیدم ساسان داره میخنده

_چرا میخندی دیرم شد چرا بیدارم نکردین

_اولا امروز جمعسی دومم ساعت من تعقیر دادم حالت گرفته شد تا تو باشی نکى بهم ساسى

_اصلا ساسى سوسکه

_باشه توبگو دارم برات

پسره دیونه اول صبحی چیکار کردم باهمون لباس مدرسه خوابیدم باز

ساعت یازده بود که بیدار شدم همه در حال کار کردن بودن شب مهمون داریم اخه

بابا بزرگم اومد رفتیم بو** سش کردم سلام دادم**

سارا_ خوب خوابیدین ملکه

_جام یکم اذیتم کرد ولی خوب بود

مامان_ چرا بالباس مدرسه خوابیدی

_هیچی فکر کردم امروز مدرسه دارم الان عوض میکنم

لباس عوض کردم رفتیم کمک کل خونه تمیز کردیم میوه ها شوستم

_من برم حموم کارام انجام دادم

انقدر درگیر بودن کسی جوابمو نداد رفتیم حموم

بعدنیم ساعت بلخره حموم ول کردم که پیام بیرون هرکاری کردم در باز نشد زدم به در

حموم

_در بازکنیدگیر کردم

ساسان_گیر نکردی من قفل کردم بگو ببخشید تا باز کنم

_ساسی سوسکه باز کن

_باشه پس بگو غلط کردم

_اقای اعتمادی اروم باشین بشین الان میکم

بعدهش مادرم اومد با ترس

_چی شده

بابا_تو اینجا چیکار میکنی

مامات_از من میپرسی خودت اینجا چیکار میکنی

منو ساسان خودم بزرور گرفته بودیم که نخندیم این میگفت اینجا چیکار میکنی اون

میگفت اینجا چیکار میکنی

مدیر_شما هم میشناسید

مامان_وا خانم عباسی هم سرم هستن نگفتین چی شده

چشاش چهار تاشده بود چون تاحالا بابامو ندیده بود

بابا_ ساسان اینجا چیکار میکنی

ساسان_ خانم عباسی باور نکردن من برادر سوگلم نیم ساعت اینجا الافیم

بابا_ واقعا که شما دختر منو چی فرض کردین از کارم کشیدین اینجا برای این

کاملن لال شده بود حرفی نداشت بزنه بابا عصبی رفت بیرون مامانم رفت الکی

اسیر شون کرد ولی باحال بود

ساسان_ خانم عباسی بند کفش تون ببندین

خم شد دید اصلا کفشش بند نداره با ساسان زدیم زیر خنده

_ خانم من رفتم سر کلاسی

خداروشکر تا آخر لال بمونی مدرسه آرامش داره

چون سال آخر بود بیشتر زنگا بیکار بودیم بابچه ها جمع میشم میخندیدم مسخره بازی

یه هفته بعد

عمه ام فیلم جشن شو آورده بود تاهمه مون ببینیم چشمم خورد به داداش ریحانه اون

وسط میرقصید

باشدم اداشو دراوردم

همه خندیدن

ساسان_ سوگل رسماً دلکی تودختر بیا بشین مردیم از خنده

_ ساسی سوسکه هواست باشه کی دلککه

عمه_ راستی پس فردا بریم قزوین خانواده رضا دعوتمون کردن

_ خانواده شوهر عمه

سارا_ په نه په خانواده شوهر دایت

_ تودیشب تو اب نمک خوابیدی شوهر دایم مگه داریم

_ مامان سوگل ببین

اداشو دراوردم

_ مامان سوگل ببین

ساسان_ سوگل نه سوئی

_ ساسی سوسکه

عمه _ فیلم اودم بینیم نیاوردم مل بندازین که

_ ادامه فیلم را در رازه بقا بینید

چی گفتم ساسان زد زیر خنده تازه فهمیدم سوتی دادم

دیگه لال شدم تا آخر فیلم

ساسان _ سولی پاشوجان من یه دیگه ادا اون یارو دربیار

_ ای به چشم

پاشدم پشت کردم به ساسان شروع به قر دادن کردم کپی خود اون در میاوردم

حتا اسمشو نمیدونم چیه

مامان _ راستی

_ چی شده

_ تو که نمیتونی بیای قزوین

_ چرا

مامان_ مگه امتحان نداری

شنبه امتحان دارم امروز سه دوشنبس پس فردا میریم پنجشنبه تعطیلیم

عمه_ تاجمه برمیگردیم

پس اگه من نیام سارام نیامد

سارا_ چرا

توام امتحان داری دیگه

مامان_ وای شروع کردن همه مون میریم دعوا نکنید

بعداون کلی شوخی خنده رفتم سر صفره برای شام

من بغل ساسی نشستم

ساسان_ هرکی زودتر غذا بخوره بر ندس دیر بخوره باخته باید به کاری کنه قبوله

من_ قبوله

تندتند غذا موخوردم دهنم پر پر بود داشتم خفه میشدم حس حالت تهوع داشتم اما

ساسان انگار نه انگار

ساسان_باختی سولی

سارا_سوگل بدبخت شدی

من_رحم کن ساسان

ساسان_عمرا

من_به درک بگو

ساسان_یا بازبونه بچه گونه شعر بخون یا اینکه برو دستشویی پنج بار عر عر کن کدوم

من_شعر بلد نیستم

سارا و ساسان_پس دستشوی عر عر بدو

_نمیرم

بلندشدم فرار کنم ساسان پامو گرفت منوبغل کردن بردن دم دستشویی راه فرای نبود باید

عر عر میگردم خدایا خررو دیگه چرا افریدی الان بجاش من عر عر کنم

ساسی_بدو سولی همه منتظرن پنج بار یادت نره

_خب بابا عر عر عر عر

ساسان_قبول نیست بلندتر رسا تر

_مرض بلندترو رسا تر

باصدای بلند پنج بار عر عر مردم

اومدم بیرون همه میخندیدن

_شدم دلقک دیگه براتون

خسته شدم رفتم بخوابم

ساسان_سولی اهنگ لالایی گرفتم بدم گوش کنی خیلی قشنگه

_جدی بده گوش کنم

اورد دم گوشم بیشور صدامو ضبط کرده بود میگفت لالایی

صبح بلندشدم دیدم دارن وسیله جمع میکنن وا کجامیخوان برن اینا

_مامان کجا

مامان- سوگل وسیله هات

و جمع کن ساعت یک میریم به جای فردا

_چرا چه زود

مامان_ اول صبحی کنجاوید گرفته

رفتم دستو صورتمو شستم لباسمو آماده کردم

دیدم ساسان خوابه

یه خنده زدم رفتم تو اشپز خونه یه پارچ اب یخ گرفتم روش

یک

دو

سه

ساسان_ یخ زدم

چشش خورد به من

_سوگل خفت میکنم من

من بدو ساسان بدو رفتم توحیاط شلنگ ندیدم افتادم زمین ساسان افتاد روم

من_ای دستم

ساسان باشد دستم زیر کمرم مونده بود درد میگردد

ساسان_سولی خوبی ببین تعصیر خودته دیگه همش سربه سرم میزاری

_دردمیگنه

دستموگرفت همون موقع درد خونمون زد

اینکه

همون پرسرس اخه این کیه بایه زنه بود

مامان_سلام مهری خانم خوش اومدین بفرماین توه

مهری خانم_نه خیلی ممنون اومدیم اجازه بگیرم برا شب امر خیر

مامانم شوکه شده

مامان_برای سارا

مهرخانم_نه برای دخترم سوگل

از قیافه مامانم معلوم بود که ناراحته

ساسانم که معلوم بود عصبیه ولی هیچی نگفت

مامان_ باحرفتون شوکه شدم بزارین اقااعتمادی بیان ب

چشمم خورد به همون پسره داشت منونگاه میکرد سرم انداختم پایین رفتم تو

دستم بدجور درد میکرد

تو اتاق بودم شنیدم که مامان و ساسان دارن حرف میزنن

ساسان_ یعنی اگه همکار بابا نبود پرتشون میکردم بیرون

مامان_ ساسان زشته هم همکارن هم همسایه من برای سارا نگرانم دختر بزرگس بفهمه

ناراحت میشه

نشستم یه گوشه من الان ازدواج نمیکنم حداقل بیست بیست یک اصلا نمیشه

مامان_ سوگل آماده شو الان بابات میاد بریم عمه ام اومده

_باشه

دیدم سارا او مدتو اخم کرده بود معلوم بود فهمیده

من_ سارا وسیله جمع کردی

جوابمو نداد بیخیالش شدم رفتم تو پذیرای منتظر موندیدم تا بابا بیاد که بریم شنبه امتحان

زبان دارم اصلا حال خوندشوندارم

بابا_ سلام بریم تا شب نشده

مامان_ آماده ایم بریم

اصلا تو حال خودم نبود یکی دستمو گرفت سرم اوردم بالا دیدم ساسانه دستم گرفت

سوار ماشین شدیم همون مثل خیار بهم چسبیده بودیم داشتیم خفه میشدم

_یکم بازیشینید خفه شدم انگار تو قبرم

مامان_ سوگل زشته دیگه نکو

ساسان_ مشکل داری برو صندوق جا هست

_توبرو از بیس میخوری خب کم تر بخور الان مارو خفه نکن

ساسان_ باز خوبه من هیکل دارم توچی نوک مدادی

رَو تو برم

بابا_ یکم تحمل کنی دو ساعت دیگه میرسیم

_اره جاشمارا حته دو ساعت یعنی ساعت برای مایعنی شیش ساعت یا خدا

همه خندیدن مجبور شدم لال شدم چاره نبود مثل معتادا خواب داشتم گرفتم خوابیدم

چشامو باز کردم دیدم تویه خونم واکی منو آورده اینجا

روسریمو سر کردم رفتم بیرون از اتاق

_سلام

_سلام عزیز خوب خوابیدی

_ممنون مامانم اینا کجان

_رفتن بیرون الان میان

فکر کنم این خانم خاله شوهر عمی رفتم تو حیاط به حیاط بزرگ پر از گل محمدی عجب

بوی داره

ساسان_ سولی خیلی سنگینی

_توبلندم کردی

_په نه په عمت بلند کرد

هی چش ابرو تکون میدادم که بفهمه عمه پشتشه نفهمید که این بشر

ساسان_ چیه هی چی ابرو تکون میدی تیک داری مگه

عمه_ تیک نداره خواست بگه من پشتتم

ساسان چشاش شده بود چهار تا باچشش فهمون که داره برام اروم گفتم

_به من چه من که گفتم

ساسان_ ازکی اینجاین

عمه_ ازاون موقعی که په نه په عمت بلندت کرده

زدم زیرخنده فرار کردم

ساعت نزدیک ,هفت شب بود

همه دورهم جمع شده بودیم سارا که انکار قهره انکار من رفتم گفتم بیاین خواستگاری من

خب یکم تخس بازی درنیار والا یهو برق رفت

_وای چی شد

ساسان_ الان یکی دستشو از اون لوله بخاری درمیاره خفت میکنه

سارا_ ساسان نکن دیگه

_ساسی بگو حال کنیم

یهو یکی پامو لگد کردجیغی زدم

_ای پام اون از دستم این پام فلجم کردین کی بود

مامان_ چی شده

_پامویکی لگد کرد

شوهر عمه_ سوکل توهم زدی

_بخدا راست میگم

ساسان_ پاهای جن بوده

عمه_ تا آخر میخواین حرف بزنین برین برق وصل کنید

شوهر عمه_ وایسا میگم محسن بیاد وصل کنه

نیم ساعت برق نبود تا این محسن که نمیدونم کیه اومد

تا برقا وصل شد ولی این یارو که

این که داداش ریحانی تا برق روشن شد چشش خورده به من همین جوری منونگاه میکرد

عمه_ اقا محسن دستتون درد نکنه

_ خواهش میکنم وضعیفه بود

بعد اون رفت ماهم شام خوردیم یه ساعتی فقط زبان خوندم متنفرم تو زبان فارسی

خودمون موندیم زبان کجای دلم بزارم دوره کردم رفتم بخوابم من سارا و سحر ساسان مامام بابا

همه تویه اتاق عمم بود اتاقش بزرگ بود جامیشدیم مٹ ماشین نبود خفه شیم

صبح بلند شدیم دیدیم چه صفره ای انداخته بودن دست صورتمو شوستم

_ سلام صبحتون بخیر

مادر شوهر عمه_ سلام عزیزم صبح توام بخیر بفرما صبونج

رفتم شروع به خوردن کردم

بعد صبحونه قرار شد ناهار ببریم بیرون. تا آماده شدن رفتم توی حیاط فضای باز شروع به

خوندن زبان کردم

_سولی پاشو ببریم

_آماده شد

_نه تو راهن دارن میان

_بامزه ببریم

رفتیم به جای باصفا به رود خونه خیلی قشنگی داشت زیر انداز انداختیم نشستیم روش

وسيله ها مردا پی جمع کردن چوب بود برای آتیش خانوما طبق معمول آماده کردن برنج و بقیه

چیزا سارا هم که بامن حرف نمیزد سحرم که بچس خودم به ت

نهای رفتم به سوی رود خونه نشستم رو سنگی به اب ذلال نگاه کردم واقعا خدا چقد

بزرگه این همه نعمت به ما هاداده چیجوری اب و درخت ما انسانها و بقبه رو افریده واقعا جای

سواله

ساسان_ سولی مولی به چی فکر میکنی عشق داداش

_ ساسان واقعا خدا چیجوری این همه نعمت افریده

_ اولان چه عجب اسممو درست گفتی دوما نمیدونم سوما فکر نکن که مخت جواب نمیده

_ برو عمت مسخره کن

ساسان_ خوبه عمه شده سوژه

_ اوهوم

ساسان خیلی خوبه تو خانواده باتنها کسی که خیلی جووو خوبم همین ساسی سوسکس

در حال کباب گذاشتن بودن که مادر شوهر عمم گفت

_ خانم اعتمادی یه سوپرایز هم داریم برای فردا ظهر

مامان_ چی هست

_ فردا معلوم میشه فقط خودتون آماده کنین خوشگل

مامان_ باشه

یعنی چی میتونه باشه

کنجکاو شدم برای فردا که چی هست چی میشه رفتیم برای ناهار

ناهار تموم شد هر کی بایکی حرف میزد نزدیک ساعت چهار بدظهر بود که حوصله

سرففت یه فکری به ذهنم رسیدم اونم چی یه بازی

بیاین با

عمه_چه بازی

جرعت یا حقیقت

ساسان_من هستم

شوهر عمه_منم پایم

عمه_منم هستم

ساسان_سارا تو چی

سارا_نوچ من نیام خودتون بازی کنید

ایش انگار نه انگار این از ماه انگار مامانم از سر کوجه آورده اینو هیچیش مثل ما نیست ولش

ساسی و عشقه

به شکل دایره نشستیم ساسان جلو من عمه بغل دستم شوهر عمه بغل عمه ساسان

نشست

_ حله اینم بطری سرش به هر کی افتاد اون میپرسه تهش که باید انجام بده

بطری چرخندم به منو ساسان افتاد من سوال کنم اون انجام بده اخجون دارم برات

_ ساسی برو اون ته بلند پنج بار عر عر کن و اخرش بگو من خر سوگلم

ساسان_ سوگل تلافی میکنما

_ باشه

همه خندید ساسان رفت باید تلافی اون عر عر کردنمو سرش در میاوردم

_ ساسی شروع کن

شروع به عر عر کردن کرد جعبه خندم داشت منفجر میشد اخرشم بلند داد زد

_ سوگل خرمنه سوارش بشم راه میبره

خندیدم

عمه_ ساسان همونی که سوگل گفت بگو

ساسان_ عمه توهم

خندیدیم اخرش گفت

_من خر سوگلم

بعدش اومد دوباره چرخندم به عمه و من رسید

عمه بایدازم سوال میکرد من انجام میدادم

عمه_ جرعت یا حقیقت

_جرعت

_برو تو رود خونه کلن خودتو خیس کن اصلا جای خشک نمونه رو لباس

_عمه

_بدو

رفتم ابش یخ بود اول پام بد زانو بد شکم به جوری میشدم جلوتر میرفتم ابش یخ بود

اوناهم میخندیدن ساسان هی میگفت حقته حقته کاملن خیس شدم از اب اومدم بیرون ولی

نشستم چون زیر اندازم خیس میشد مامان اینا خفم میکردن

دوباره چرخندم به طرف ساسان و شوهر عمه افتاد

ساسان باید سوال میکرد شوهر عم انجام میداد

ساسان_ خب خب جرعت یا حقیقت

شوهر عمه_ من دست کم نگیرین جرعت

ساسان_ برو بالا درخت تا اخر بمون اون بالا

شوهر عمه و ساسان به سال تفاوت سنی داشتن با هم راحت بودن

شوهر عمه از درخت رفت بالا تا اخرم باید میمون کلی خندیدیم بهش قیافش دیدنی بود

دوباره چرخندم به منو ساسان افتاد وای ویلا شد

ساسان سوال من انجام

ساسان_ جرعت یا حقیقت خانم سولی

میدونستم تلافی میکنه ولی بازم جرعت انتخاب کردم

ساسان_ اخر شب میری اون خونه روبه رویی اینا که خونه قدیمی بابابزرگشونه

_قبوله

تودل کلی فوش به خودم دادم که دیگه جوگیر نشم

بابا_ بازی بسته پاشین بریم داره شب میشه

وسيله جمع کردیم که بریم خونه

رسیدیم خونه استرسی شب داشتیم چه غلطی کنم من

ساعت هشت شب بود شوهر عم داشت با مامانش حرف میزد که تا خدا گاه شنیدم که قرار

فردا جشن بزرگ بگیرین فردا خریدا کنه

پس سوپرایزش اینه

_مامان مامان

_بله

_فردا قرار جشن بگیرن پاکشا عمه

_تواز کجامیدونی

_ناخدا گاه شنیدم

_ که این طور باشه ولی دیگه از این کارا نکن

ساسان_ سوگل آماده شو باید بری

لباسی خیسو عوض کردم لباسی گرم پوشیدم که سرما نخورم

عمه ساسان شوهر عمه حتا سارا اومدن قلبم داشت میومد تو حلقم یه خونه گلی تاریک

بود از بله هاش رفتم بالا در نداشت سقفشم دایره شکل بود

ساسان_ خوش بگذره باجن ها به من میگی عر عر کنم

همشون دست تکون دادن رفتن یا خدا من چیکار کنم نمیتونسم تکون بخورم از تاریکی یه

جانشستم دور به رومو نگاه میکردم فقط یه صدای خش خشی میومد کم مونده بود خودمو خیس

کنم

یه چیزی مثل چی از جلوم رد شد موش بود جیغ جیغ زنون رفتم بیرون

_ موش موش

ساسان_ چرا اومدی بیرون

_ برو بابا خودت برو اصلا

رفتم توخونه داشتم سکنه میگردم باورم نمیشد من رفتم تواون خونه قدیمی

ازترس رفتم خوابیدم

صبح هرکی یه طرف میرفت

بلندشدم دست صورتمو شوستم

مامان_ آماده شو چقدمیخوابی

خوب شد باز یه لباس درست حسابی اوردم یه شلوار سفید با مانتوی سفید مشکی موهای

بلندخرمایمم بافتم شال سفید پوشیدم رفتم تو حیاط چه خبر بود همه در حال کاربودن چشمم

خورد به محسن یعنی داداش ریحانه سرم انداختم پایین رفتم پیش مامان اینا کمک کردم برای

سبزی پاک کردن فقط هواسم بود لباسم کثیف نشه

سبزی پاک کردیم از جام بلندشدم رفتم پیش سارا ولی باهام حرف نمیزد ناخداگاه

از شنیدم که مامان ریحانه داشت با یه نفر حرف میزد

من همین یدونه پسردارم بایه دختر پسر م خیلی خوبه کارکنه

کلی از پسرش تعریف میکرد اما برای من جا سوال بود به کی اینامیکفت چون جلو در

بالکن بود در باز بود شنیدم جشن شروع شد

اون روزم تموم شد فردا صبح میریم خونه

پس فردا امتحان دارم امتحان اخرمم بود

جشن پاکشا بزرگی گرفته بودن ولی چون کسیو نمیشناختم به جا بودم حتا ریحانم نبود

سارام که حرف نمیزنه بلخره شب شد جشنم تموم شد

شب خونشون بودیم اما مامانم ناراحت چراشو نمیدونم از شم نپرسیدم

ساعت یازده شب بود یکم درس خوندم رفتم خواب که زود بلندشم صبح

فردا صبح

از خواب بلندشدیم صبح خوردیم خدافظی کردیم که بریم

_بابا دفع بعد اتو ب*و*س بگیر دارم خفه میشم

ساسان_چشم امر دیگه

_بزار فکر کنم بود میگم

ساسان_اوه ملکه

عجب

ساسان_مش رجب

ساکت شدم به بیرون نگاه کردم

ساعت یک بود یه جا وایسادیم بابام ناهار فلافل داد مفصل خوردیم

چند دقیقه بعد رسیدیم خونمون

_اخیس خسته شدم داشتم میمر دما

سارا_نترس تو

هزارتا جون داری

_یه کلمه از مادر عروس

لباسامو دراوردم رفتم حموم یه دوش گرفتم سبک شدم

مامان_سوگل درس بخون اخری خراب نکنی

_نمیدونی چندتاشم خراب کردم

_ چیزی گفتی

_ نه چشم الان میخونم

مدرسه تموم میشه میگم کی شروع میشه شروع میشه میگم کی تموم میشه رسما دیونم

یساعتی. بزور خوندم

بابا_ سوگل بابا بیا شام

رفتم. شام کوکو بود اشتها نداشتم زیاد نخوردم

_ راستی من فردا میرم خونه بابا بزرگ اینا

مامان_ باشه فقط بعدظهر بیا

_ چشم

ساسان_ نری اتیش بسوزونی اونجا

_ چون توگفتی حتما

رفتم اتاق درس بخونم که یهو خوابم برد

_ ساسان_ هو پاشو چقد میخوابی ساعت ده مکه امتحان نداری مکه

_ ساعت چنده هوتو کلات

_ نه پاشو تا آماده شی ده شده

بلندشدم دست صورتمو شوستم موهامو شونه کردم دم اسبی بستم لباس فر مدرسیم

پوشیدم یکم صبو نجه

_ مامان من رفتیم خدافظ

_ سلامت مواظب باش خدافظ

رفتیم دنبال رها که بااون برم

_ رها بدو دیر شد

رها_ خوب دیگه

_ عمه ننه

رها_ خاله ننه اومدم سلام

_ کوفت سلام خوندی

_ نه اره

_ خوبه دلم به تو خوش بود برا تقلب

_ منم دل به تو خوش بود صفرنگیریم باز صلوات

_ اگه من سوکلم نمیگیرم

رفتیم سر جلسه امتحان هی دنبال یه فرصت خوب بودم برای تقلب

_ سوال دو

رها_ بنویس های

_ خاک توفقط اینوبلدی

رها_ نه گودبای بدم

_ افرین ادامه بده

هرچی یادم بودنوشتیم بقیش باخدا و معلما

بعد امتحان رفتم خونه مامان بزرگم تا شب اونجاموندم یه حیاط باصفا کلی اونجاچرخیدم

خیار درختی میخوردم

بابابزرگ_ سوگل بیا شام دختر

_چشم بابابزرگ

به به فسنجون

_مامان بزرگ گل کاشتی

_نوش جونت میدونستم دوست داری گذاشتم برات

کلی خوردم قالب خودکشی خوردم

شبم همون جاموندم

مامان بزرگ_ دختر بیا تلفن

_کیه

_میگه ریحانسی

ریحانه اها

رفتم تلفن گرفتم

_ الو سلام خوبی شماره اینجا از کجاوردی از کجامیدونستی اینجا

_ دختر وایسا حرفم بزنی سلام بدم بعدشم زنگ زدم خونتون مامانت گفت نیستی خونه

مامان بزرگ هستی

_ خوبی خوشی

_ مرسی تو خوبی امتحانت تموم شد

_اره امروز اخریش بود راحت شدم توچی

_ خوشبخت من بدونم مونده راستی گوشی داشته باش

محسن_ الو سلام سوگل خانم

لال شده بودم چرا گوشی داده به داداشش

_ الو صدامو دارین

_ ببخشید فکر کنم خط به خط شده خدافظ

چی گفتم خط به خط زودقط کردم رفتم پیش مامان و بابا بزرگ بخوابم اما فکرم مشغول

بود چرا گوشی داد به اون چی میخواست بگه

باهرارمکافات خوابم برد

مامان_ سوگل خوش گذشته بهت پاشو باساسان برو خونه

_سلام کی اومدین

_الان

سحر_ اجی دیشب برات خواستگار اومده بود نبودی

مامان_ سحر

_مامان سحرچی میگه

مامان_ راستش پسرهمسایه مهری خانم اینا دیشب اومده بودن دیدن نیستی گفتن یه

روز دیگه میان

حرفی نزدم اما من ازاون پسره خوشم نمیاد

_ساسی بریم

_سلامت کو

_سلام بریم

_عجله داری مگه بریم

رفتیم خونه چون خونمون نزدیک بود زود رسیدیم

ساسان_من رفتم بیرون سارا خونس مواظب باشین خدافظ

رفتم داخل خونه سارا داشت تلویوزون نگاه میکرد تلفن خونه زنگ خورد

سارا_الو

سارا_مرسی بله هست گوشی

بیا ریحانس

_رفتم گوشی گرفتم استرس داشتم گوشی نده به داداشش باز

_سلام خوبی

_تو چرا دیشب قط کردی داداشم میخواست حرف بزنه باهات

_خب دیگه چه خیر

_الو گوشی قط نکن سوگل منم محسن میخوام باهات حرف بزنم

سارا پیشم بود سلام ندادم چون میفهمید به همه میگفت

_باشه بگو

_من ازت خوشم اومده اگه پیام خواستگاریت قبول میکنی

_اوم چیزه نمیدونم

_سوکت علامت مثبت نه

حرفی نزدم خدافظی کردم زود

سارا_چی میگفت

_فضولی

رفتم یه گوشه نشستم نمیدونم چرا سکوت کردم باصداش قلبم به زدن کرد

سارا_سوگل در هواست کجا باشو در باز کن

_چراخودت نمیری

سارا_بهت نشون میدم

پانشدم خودش رفت در باز کرد مامان بود

ساعت دو بود ناهار خوردم خودمو باتلو بوزون سرگرم کردم باز تلفن زنگ خورد از ترسم من

ور نداشتم

مامان_ الو سلام حال شما خوبین

_ خیر باشه چی شده

_ سوگل

یه نگاه به من کرد از ترس داشتم خودمو خیس میکردم کیه پشت تلفن

مامان_ حاج اقا بیان بهتون خبر میدم

_ خواهش میکنم سلام برسونیدم خداافظ

سارا_ مامان کی بود

مامان_ مامان ریحانه فامیل شوهر عمه

سارا_ چی میگفت

_ سوگل و خواستگاری کردن بیان اینجا

چشام چهارتا شد سارا دیگه حرفی نزد شبش عمه او مد خونمون مامانم بهش, گفت کلی

تعریفشون کرد جلو بابام

بابا_چی بگم والا

عمه_بزار بیان پسر خوبیه

مامان_هرچی قسمته اما سارا بزرگ تره

عمه_زن داداشی اینا مهم نیست شانس یه بار در خونه میزنه سارام به زودی میره

بابا_بگین بیا بینیم چی میشه

عمه ام خیلی تعریف میکرد راضی کرد که بیان شام خوردم رفتم تواتاق ساسان مخالف

بود از قیاش معلوم بود ولی حرفی نزده بود

بلندشدم دیدم ساعت ده دست صورتمو شوستم رفتم صبونج بخورم در خونمون زده شد

چادر سر کردم رفتم جلو در

درباز کردم پسر همسایمون بود

_سوکل میخوام باهات حرف بزنیم چرا نمیزاری قب

ول نمیکنی من قول میدم خوشبخت کنم واقعا دوست دارم

دستام میلرزید ترسیده بودم ساسان نیاد ببینه دعوا شه در بستم رفتم تو خونه

مامان_ کی بود

_رها بود اومده بود دنبالم برم خونشون

صبونج کوفتم شد

عمه ام خیلی تعریف میکرد راضی کرد که بیان شام خوردم رفتم تواتاق ساسان مخالف

بود از قیاقش معلوم بود ولی حرفی نزده بود

بلندشدم دیدم ساعت ده دست صورتمو شوستم رفتم صبونج بخورم در خونمون زده شد

چادر سر کردم رفتم جلو در

درباز کردم پسر همسایمون بود

_سوگل میخوام باهات حرف بزنم چرا نمیزاری قبول نمیکنی من قول میدم خوشبخت

کنم واقعا دوست دارم

دستام میلرزید ترسیده بودم ساسان نیاد ببینه دعوا شه در بستم رفتم تو خونه

مامان_ کی بود

_رها بود اومده بود دنبالم برم خونشون

صبونج کوفتم شد

صبونج نخوردم رفتم توحیاط نشستم من ازاین پسره خوشم نییاد اما داداش ریحان چرا

همین جوری فکر میکردم که در خونه زده شده پاشدم برم بازی کنم

_بله سلا

_سلام دختر باید سوگل باشی درسته

_بله

_من مهری خانم مامانت خونی

_الان صداس میکنم بفرمایدتو

مامان همون پسر سی اومده که چی بشه رفتم مامان صدا کردم خودم رفتم تو خونه

سرمو باتلو یوزون گرم کردم که فکر و خیال نکنم

سارا_ تلفن چرا جواب نمیدی

_مگه زنگ خورد

سارا_ واقعا که

سارا_ الو بله سلام ممنون بله هستن یه لحظه گوشی

_کیه

_میخواستی خودت ورداری ببینی کیه

اه اه این چرا انقد مغرور نخسه اخه

مامانم چادرشو در آورد تلفن ورداشت

_سلام حال شما خوبین تشکر خوبین شما خوبین خانواده خوبین والاه چی بگم هر جور

راحتین در خدمتیم هر چی قسمته

پس بگو مامان محسن بود اینجور که من شنیدم قرار فردا بیان خوشحال بودم نمیدونم

چرا شاید از اینکه از داداش ریحانه خوشم اومده قرار بیان

روزم مثل هر روز گذشت فردا رسید

رفتم حموم برای خودم اهنک میخوندم میرقصیدم

مامان_ سوگل سرم رفت بیایرون

_اومدم

اومدم یه لباس بنفش پوشیدم باشلوارش موهامم خشک کردم باز گذاشتم به مامانم کمک

کردم خونه تمیز کردیم میوه آماده کردم

سارا_ معلوم خیلی خوشحالی

جواب ندادم به کارام رسیدم ساعت نزدیک سه بدظهر شد ناهار خوردم الان که بیان عمه

شوهرعمم بودن حتا داداش شوهرعمم بود نمیدونم چرا ولی این یدونه خیلی اسرار داشت که من

برم به این برام جای سوال بود چرا اینکارو میکنه

عمه_ سوگل پسر خوبیه اومدم قبول کن خانوادشم خوبه

_بابا چی

عمه_ اون بامن

در خونه زده شده دستام میلرزیدن از استرس زیاد تو افاق موندم اوعمم در باز کرد اومدن

تو نشستن من منتظر بودم تا صدام کنن که برم

مامان_ سوگل بیا چایی بیار سلام بده بشین باشه

_چشم

رفتم سینی چای گرفتم اول به بابای محسن دادم

_سلام بفرمایید

_سلام دختر نازم ممنون

بعدش مامان محسن

_سلام

_سلام به روی ماهت مرسی دخترم

بعد ریحانه

_سلام خوبی

_سلام زن داداش مرسی نمیخورم

بعد ب ه خوده محسن قلب شروع به زدن کرد تعادل نداشتم خم شدم یه سلام اروم دادم
داشت منو نگاه میکرد چایی ور داشت سرم انداختم پاییی به عمه شوهر عمه داداشش بابا مامان

ساسان تعارف کردم گرفتن

نشستم پیش ساسان

بابای محسن_ خب آقای اعتمادی اومدیم برای خواستگاری سوگل خانم

بابا_ خوش اومدین هرچی قسمته ,سوگل تازه شانزده یا هفده سالشه یکم زوده براش

مامان محسن_ آقای اعتمادی دختر بایدزود شوهرکنه ماشاءالله سوگل دیگه بزرگ شده

خانمیه برای خودش

ازقیافه ساسان معلوم بود که مخالف ساکت یه جانشسته بود

بزرگترا شروع به حرف زدن کردن بابام جواب مثبت دادبهشون عمه اینا زیاد اسرارداشتن

بابامم قبول کرد قرار شد فردا برین برای حلقه یه ماه نامزد بمونیم

یساعت بعدش رفتن

منم رفتم تواناق

ساسان اومد تواتاق

ساسان_ سوگل حرفی نداری میخوای بری اگه مخالفی من پشتتم نمیزارم به اجبار بری

ساکت شدم حرفی نزد

ساسان_ پس توام راضی خواهر کوچولوم داره میره کی اینجا اتیش بسوزونه خانمی شدی

رفتم بغلش کردم از اینکه واقعا دارم میرم دلم گرفت گریه کردم

ساسان_ سوگل گریه نکن باشه ایشالله خوشبخت بشی

دیگه چیزی نگفت رفت بیرون دلم بدجور گرفته شد دراز کشیدم سرم گذاشتم رو بالش

شروع به گریه کردن کردم

مامان_ سوگل پاشو اومدن دنبالت بری

_ شما نمایین

_ نه دخترم خودشون هستن برو ایشالله خوشبخت بشی

اومد ب**و**سم کرد رفت

دست صورتمو شوستم یه مانتو مشکی پوشیدم باشلوار مشکی یه شال سفید باکفشی

مشکی اهل ارایش کردنم نبودم موهامم بافتمم رفتم

مامان_ بیا یه لقمه صبونچه بخور برو

یه لقمه از مامانم گرفتم

ساسان_ سوگل مواظب خودت باش بیا اینم پول حلقه برای اون بابا داده که بهت بدم

_مرسی

پول گرفتم رفتمم از اینکه کسی باهام نیومد ناراحت شدم

_سلام

محسن_ سلام خوبی

_ممنون خوبم

مادر محسن_ سلام عروس گلم خوبی

_سلام مرسی

محسن_ بریم

رفتم عقب نشستم مادرش جلو رسیدیم دم مغازه طلا فروشی

محسن_ اینجا خوبه بریم

_برای من فرقی نداره

رفتیم داخل مغازه

محسن_ سلام خسته نباشیدمیش

ه حلقه هاتون بیارین ممنون

_سلام خوش اومدین بله حتما

یه چندتامدل آورد یدونه انتخاب کردن برای محسن

ساعت هشت بود بیدار شدم لباس پوشیدم رفتم ریحانه سارا حتا رهام بود باهام اومدن

_سلام خاله دیر اومدم

_نه عروسی خانم بیا اول تواماده میکنم بعد اینارو

_ممنون

نشستم رو صندلی روسریمو در آوردم

خاله_ موهات خیلی بلنده چیکارش کنیم

خاله واقعی نبود ولی بهش میگفتم خاله

_ خاله هر جور راحتین اما کوتاه نکنید

_ فرش میکنم میریزم یه وری اینجوری بهتره غصه نخور خوشگل هستی خوشگل تر

میکنم

یساعت بامو هام ور رفت بلخره درست شد

رها_ سوگل موهات عالی شده

لبخندی تحویلش دادم گفتم

_ مرسی خانم زشته

رها_ خودتی اصلا قشنگم نشده

_ پرو

امروز بهترین روزم میشه نیشم تا آخر باز بود

خاله_ عروس خانم تموم شد عالی شدی سوگلی

_مرسی خاله دست رنج خودتونه

_بدو زبون نریز سارا بیا ایشالله دفع بعد خودتو عروس کنیم

سارا_ ممنون

من نشستم روصندلی تا اینا آماده شن بیان دنبالمون بریم دفتر عقد

تو اینه خودمو نگاه کردم موهای بلند خرمایم فر شده بودن یه وری ریخته شده بودن

جلومم کج داده بودن چون دست به صورتم نزده بودم خیلی تعصیر کردم خودمو نشناختم

ابروهامو دخترونه برداشته بود یه چشمم یه خط چشم سایه خیلی کم رنگ ابی به رنگ لباسم که

ابی اسمونی بود زده بود یه رژ قرمز درکل ارایشم ساده بود خیلی عوض شده بودم

ساعت دوازده بود محسن اومد دنبالم دم اریشگاه

_من رفتم خدافظ خاله ممنون

خاله_ خوشبخت بشی عزیز سلامت

رها_ ماچی پی

سارا_ ساسان میاد دنبالمون

رها_ باشه

من رفتم محسن درماشین باز کرد جلو نشستم

محسن_ خیلی عوض شدی خوشگل ترم شدی

_مرسی

خجالت کشیدم سرم انداختم پایین

محسن_ سوگلی رسیدیم

اومد در باز کردم پیاده شدم باهم رفتم داخل محضر همه اونجا بودن تار رسیدیم دست زدن

سرجای عروس داماد نشستیم

عقدشروع کرد

سرکار خانم سوگل اعتمادی ایا بنده وکیلیم شمارا به عقد آقای محسن کیانی دو بیاورم

عمه_ عروس رفته گلاب بیاره

برای باردوم میپرسم سرکار خانم سوگل اعتمادی ایا بنده وکیلیم شما به عقداقای محسن

کیانی دریاورم

عمه_ عروس زیر لوضی میخواد

مامان محسن یه انگشتر بهم داد

مامان محسن_ اینم نشون عروس خانم

کی این انگشتر گرفتن چرامن ندیدم

عاقده_ برای بار سوم میبرسم ایا وکیلیم

با اجازه مادری پدرم و بزرگ ترا بله

همه دست زدن تبریک گفتن

روب*و*سی کردن

ساسان_ سولی ساسی مبارکه

_مرسی ساسی سوسکه

_بازگفت

_خودت الان گفتی

_من میگم تو نگو که

مامان_ اینجا کل میندازین مبار که خوشبخت بشی دخترم

_مرسی مامان جون

بابا_ خوشبخت بشی

_مرسی

نمیدونم چرا حس میکنم مامان بابام پشیمون ناراحتن یکم

بعد عقدا و مدیم خونه دم خونه گوسفند قربونی کردن

ناهار دادن

کلی رقصیدن بخصوص سارا اصلا فکرش نمیکردم مجلس گرم کنه

محسن_ سوگلی خوبی عزیزم چیزی نمیخوای

_نه مرسی

از سوگلی گفتنش خوشم میاد دوشی دارم ولی روم نمیشه بهش بگم اخه اون بهم نگفته

امروز بهترین روز منه منم

پاشدم رقصیدم

چون بابام حساس بود با اینکه عقد کردیم نمیزاشت نزدیک هم بشیم

ناهار خوردیم مهمونا رفتن

رها_ شانس آوردی نترشیدی

_خیلی ممنون از لطف

رها_ بازم لطف کنم بهت

_اگه بری یه لطف بزرگه.

_دلت تنگ میشه برما

راست میگفت رها بهترین دوس من بودو هست بغلش کردم ب*و*سشم کردم

رها_ سولی خفه شدم

_سولی کوفت لیاقت احساس محبت کردنم نداری

رها_ ای جون اقامحسن خوشبخت بشین سولی ما دست شما

محسن_ تاج سر مه سوگل نمیزارم اب تودلش تکون بخوره خیالت راحت

رها_ دستونم درد نکنه

_دیونه

خندیدم رهاهم رفت حتا خانواده محسنم رفت ولی محسن مونده

_من میرم حموم این ارایش اینا پاک کنم

مامان_ برو دخترم

رفتم یه دوش گرفتم حسابی سبک شدم صورتم داشت خفه میشد

یه تونیک ابی پوشیدم باشلوار ابی موهامم مثل همیشه بافتم روسریمم سر کردم بابام

حساسه رفتم توپذیرای

محسن_ افیت باشه خانم

خانم اروم گفت فقط من شنیدم از اینکه امروز گفت نمیزاره اب تودلم تکون بخوره یه

جوری شدم از غیرتشم خوشم اومد اون موقع میخواستم بپریم بغلش ماچش کنم ولی حیف نشد

مامان_بیاین شام امروز حسابی خسته شدین

سارا_راستی عکس گرفتین

محسن_اره عمه خانم یه چندتاگرفتن ازمون

سارا_خوبه

شام خوردیم بابا ساسان محسن تویه اتاق

منوسحر سارا مامان تویه اتاق

صبح از خواب بلندشدم دیدم محسن نیست

_مامان محسن کجاس

_صبح بلندشدرفت

موهامو شونه کردم دست صورتمو شستم صابونخ خوردم تواناق عمم بود

عمه_اون نشون رضاگفت

برای نامزد قبلی محسن بوده دادن بهت

چشاشم شد چهار تا نامزد این چی میگفت

عمه_ سوگل نمیدونسی

مامان_ مامانش گفت فقط نشون کردن

عمه_ منم همینوگفتم دختر خالش بوده نشون کردن نمیدونم چی شد بهم خورد

مامان_ عقد کرده بودن

عمه_ خانواده خوبی نیستن پسره فکر کنم قبلاً نامزد داشته

مامان_ پسر مهری خانم انتخاب نکرد اومد اینو انتخاب کرد بیات

حویل بگیر اینم از محسن محسن کردند

لال شده بودم عمم میگفت خوبن الان میگه بدن تا آخر عمر میخوان سر کوفت بزنی بهم اصلا

باروم نمیشد عصبی شدم رفتم رفتم زنگ زدم به محسن

_ الو تو نامزد داشتی به من نگفتی

محسن_ سوگل سلامت کوچی شده

_ جواب منو بده نامزد داشتی

محسن_ نامزد نه دختر خالم بودنشونش کرده بودیم که نشد اونم رفت

_محسن مطمئن باشم

_اره عزیزم حرص نخوراروم باش

_باشه کجارتی

محسن_ سرکار دنباله یه لقمه نون برای زخم

_خسته نباشی شب میای اینجا

_نه کاردارم من برم خدافظ

_خدافظ

چشمم خورد به مامانم خیلی ناراحت بودوپشیمون که چراپسر مهری خانم قبول نکردیم

منم حرفی نزدم دیگه

ولی باز من توشوک بودم چرا به من چیزی نگفتن که یه نفر نشون کرده بودن الان

باید بفهمم

یه هفته از عقدم میگذشت بابام یهو اومد خونه دادیدادمیگرد

بابا_ سوگل زود وسیله هارو جمع کن طلا لباس هرچی که بهت دادم پس میدیم من

پشیموم شدم دختر نمیدم بهشون از اول اشتباه کردیم

مامان_ چی شده یعنی چی

بابام اومد تواتاق من نشسته بودم بالاسرم وایساده بود

بابا_ سوگل شنیدی چی گفتم هرچی که دادن پس میدیم

زدم زیرگریه من محسن دوس داشتن یهوچی شد اخه از ترس وسیله هارو جمع کردم

باگریه تحویل بابا دادم

رفت منم نشستم گریه کردم مامانم پشتش رفت با بابام

من محسن میخواستم خودم انتخاب کردم اخه چرا اینجوری میکنن

منوسارا خونه بودیم خسته شدم از سر کوفت زدنشون قرص قلب بابا بزرگم خونمون بود

همشو خوردم

#زبان ساسان

از سرکار اومدم دیدم سارا گریه میکنه سوگل افتاده زمین خیلی ترسیدم رفتم

دستشو گرفتم اما بدنش یخ بود صورتش رنگ گج شده بود

سارا_ ساسان قرص قلب اقا جون خورده تکون نمیخوره یه کاری کن

_ سارا چرا اینکارو کرد چی شده

_ بابام اومدهمه وسیله هارو گرفت که پس بده سوگل نمیدونم چرا اینکارو کرد

بغش کردم که تاسر کوچه بردمش بابدختی تاکسی گیر اوردم بردمش بیمارستان

زنگ زدم به بابا با استرس گریه حرف میزدم

_ بابا سوگل

بابا_ ساسان چی شده سوگل چی

_ سوگل اوردم بیمارستان فقط زود بیاین

تلفن قط کردم

بعد چند دقیقه بابا مامان اومدن مامانم فقط گریه میکرد

مامان_ ساسان سوگل چش شده چرا اوردین اینجا

ساسان_ مامان قربونت برم اروم باش نمیدونم چی شده اومدم دیدم سارا هول شده

دادبیداد میکنه سوگل بدنش یخ بود زوداوردم بیمارستان اروم باش تادکترش بیاد

نزدیک یه ساعت فقط داخل اتاق بودن خیلی نگران بودم نکنه اتفاقی افتاده باشه نه

سوگل دختر قویه هیچی نمیشه مطمئنم

سارا_ گوشت زنگ میخوره هواست کجاس

به صفحه گوشتیم نگاه کردم محسن بود اصلا ناخرف زدن نداشتم بزور جواب دادم

_الو

_سلام خوبین ببخشید زنگ میزنم خونه کسی جواب نمیده نمیدونم چرا اما نگرانم سوگلم

خوبه

_الو اقا ساسان

_اوردیمش بیمارستان

_چی چرا

_نمیدونم نمیدونم

_ کدوم بیمارستان من الان راه میوقتم میام

_ بیمارستان شهدا هستیم خدافظ

انقدحالم بدبود کل بیمارستان میرفتم بر میگشتم از استرس زیاد خدایا خواهر موخودت

نجات بده

دکتر بلخره اومد بدو رفتم طرفش

_ اقادکتر خواهرم خواهرم چش شده

_ اروم باشین خطر از بیخ گوشش رد شده ایست قلبی کرده بودن قرص قلب توخونه دارین

سارا_ بله برای پدر بزرگم بود خونمون

_ پس بخاطر همینه بیش از اندازه خورده باعث ایست قلبی شده اگه دیر میاوردین کاریش

نمیشد کرد خدابتهون رحم کرد الانم اوژانسی تاییهوش بیاد طول میکشه

ساسان_ ممنون

با حرفاش داشتم دیونه میشدم خواهر کوچیک من خودکشی کرده تادم مرگ رفته

محسن_ سوگل سوگل کو

برگشتم دیدم محسن گریه میکنه خیلی ناراحته باچه سرعتی اومده که پنج دقیقه ای

رسیده

مامان_ اگه دخترم چیزیش میشد حالات نمیگردم بخاطر تو خودکشی کرده تادم مرگ رفته

محسن یهو بهش شوک وارد شد به طرف بابام رفتم داغون بود حالش همیشه

حالشور توصیف کرد

_بابا حالت خوبه

بابا_ خوبم بسمم خوبم

بابا_ اگه الان طلاق دخترمو ازت نمیگیرم فقط بخاطر زندگی جونشه

#زبان سوگل

چشامو باز کردم دیدم بیمارستانم خیلی تشنم بود بدنم جون نداشت بلندشم یاتگون

بخورم از بغل تخت اب وردارم

پرستار_ خانم خوشگله حالت خوبه چیزی لازم داری نباید تگون بخوری

_اب

از بغل تخت پاچ اب ورداشت ریخت تولیوان بهم داد

پرستار_بزار اول کمکت کنم بشینی

بایه دست کمرم یه دستش دستمو گرفت یگم نشستم روتخت لیوان ازش گرفتم

_خیلی تشنم بودم ممنون

پرستار_خواهش میکنم میدونی چه اشتباهی کردی خانوادت اون بیرون نگرانتن دختر

داشتی خودتو میکشتی ایست قلبی کرده بودی

هنگ کرده بودم ایست قلبی دلم به حال خانوادم سوخت چرا اینکار کردم

_زیادتگون نخور کارداشتی این زنگ بزن میام

_ممنون

قلبم سنگینی میکرد

درباز شد استرس گرفتم

دیدم خانوادم اومدن داخل محسنم هست باهاشون

از خجالت سرموانداختم پایین

مامان_دورت بگردم خوبی دخترم داشتی سکتیم میدادی تو

ساسان_سوگل خوبی

حرف اینابرام مهم نبود فقط بابام ومحسن سرم اوردم بالا بابام و دیدم که خیلی این

چندساعت داغون شده بود

محسن حرفی نمیزد گریه میکرد

بابا_برین بیرون میخوام تنها باشم باسوگل

مامان_ولی

بابام_خواهش کردم بیرون

همشون رفتن بیرون من موندم بابا سرم پایین بود

بابا_سرتو بیار بالا منونگاه کن

_سوگل سرتویبار بالا

سرم اوردم بالا چشمم خورد به چشمای بابام پر بوداز نگرانی ناراحتی

بابا_ این ازدواج از اول اشتباه بود سوگل باید با پسر آقای اخلاقی ازدواج میکردی نه این

حرفی نداشتم برای گفتن من فقط محسن میخوام چیجوری بگم یا محسن یا هیچ کس

_ حرفی نداری یعنی روح حرفت هستی فقط این

بازم سوکت

_ باشه ولی یه شرط دارم

_ چه شرطی

_ توهنوز بچه ای از پس خودت برنمای باید پیش مادر شوهرت زندگی کنی

بدون هیچ فکری قبول کردم

_ قبوله

میدونم خیلی ناراحت شد اما مرغ من یه پا داره فقط محسن

از اتاق زد بیرون

با هزار بدبختی خودمو تگون دادم دراز کشیدم

چشامو بستم

_ سوگلی من خوبی

چشاموباز کردم محسن بود دلم چقدبراش تنگ شده بود

_ محسن

_ جون محسن

_ دلم. برات تنگ شده بود

دستمو گرفت

چقدارامش بخش بود گرمایی دستاتش تودستم

_ سوگل چرا این کارو کردی به من فکر نکردی نمیگفتی اگه چیزیت میشد چی به سر من

میومد

خم شد چشامو ب*و* سید از خجالت سرم انداختم پایین

محسن_ اخی خانمم خجالتیه

دستشو گذاشت زیر چونم سرم آورد بالا به چشایی قهویش نگاه میکردم باهام حرف میزدن

محسن_ سوگل دیگه نزار این چشا بسته باشن نمیزارم دیگه اذیت بشی

هیچی به اغوش گرم محسن نمیرسه یهو بغلش کردم اروم شدم

در باز شد خودمو جمع جور کردم پرستار بود

پرستار_ چه عشقی خبر خوش دارم براتون

محسن_ خوش خبر باشین همیشه

پرستار_ خانم اعتمادی دیگه مرخصن فقط باید مراقبش باشین

محسن_ ای به چشم

ساسان اومد تو سر جاش وایساده بود فقط منو نگاه میکرد

یهواومد بغلم کرد

ساسان_ سولی دیونه

_ ساسی سوسکه من که نمردم نبینم غمتو

از بغلم اومد بیرون اخمی کرد

_ چی گفتی

_من هیچی

_اماده شو دیگه وقت رفتن به خونس

سارا_من امادش میکنم برین بیرون

الان حتما میخواد دعواکنه سرم غربز نه

سارا_میدونی امروز چقد سخت برامون گذشت درسته مغرورم ولی قلب واحساس دارم

دیگه این کارو نکن سوگل

_چشم

_چشمت بی بلا اروم لباست دربیار این بیوش

بهم کمک کرد لباس فرم بیمارستان دراوردم مانتو شلوارم پوشیدم

سارا_دستت بده بهم

دستموگرفت اروم از رو تخت بلندشدم

سارا در اتاق باز کرد همه پشت دربودن نگران

بابا_ ماشین روشن میکنم بیاین

یه طرف سارا منو گرفته بود یه طرف مامان تادم ماشین بردن منو

محسن_ من باماشین خودم میام

_باشه

سوار ماشین شدم دریغ از یه نفر که حرف بز نه خیلی معذب بودم

ساسان_ رسیدیم دستت بده من پیاده شو

ساسان دستمو گرفت تا خونه برد منو چشم دنبال محسن بود برگشتم دیدم پشت سر مننه

بهش چشمک زدم

رفتم تو خونه

مامان_ وایسا اینجا جاشو بندازم دراز بکشه

_مامان نمیخواه خوبم

مامان_ حرف نباشه

رفتم دراز کشیدم که بابام

بابا_ محسن فقط بخاطر سوگل قبول میکنم وگرنه طلاق دختر مومیگرفتم اما یه شرط دارم

محسن_ چه شرطی

_ سوگل هنوز بچس باید با مادرت اینا زندگی کنه

محسن_ اما

_ اما اگر نداره یا قبول کن یا طلاق

_ چشم

محسن اومد بغلم نشست در گوش اروم گفت

_ باید تو حیاط مامان اینا یه اتاق اشپزخونه بسازیم اینجوری تو راحتی تویه خونه همیشه

_ هر جور راحتی خودت میدونی

یه هفته از اومدنم به بیمارستانم میگذره محسنم توی حیاط مامانش اینا یه اتاق و

اشپزخونه ساخته فردا قرار وسیله ها رو ببریم بچینیم پس فردا عروسیه

_ ساسان اروم ببر نشکنه ظرفا

_خوبه تونخرید اینا وگرنه هیچ

_وا بابا که خریده

_خا حالا

محسن_ همه چیز بردیم چیزی هست ببرم

_نه عزیزم تموم شد

محسن_ بی تمومه برین سوار ماشین شین که بریم

خونه حداقل به ساعت بااینجا فاصله داشت

خیلی خوشحالم که دارم میرم خونه خودم چیزی نمونده به بهترین روزم.

هی پشت سرمو نگاه میکردم

ساسان_ ترس چیزی همیشه وسیله هات

_چشات دراد

ساسان_ روت برم من

مامان_ به امروز دعوا نکنید

_من دیگه ساکتیم تا برسیم

بلخره رسیدیم

_اروم بیارین

مامان محسن_ سلام خوش اومدین

_سلام مادر جون خوبین

_اره

چرا اینجوری رفتار میکنه باهام نه به اولش نه به الان

بلند جیغ کشیدم گفتم

_ساسان اروم

_ای مرض ترسیدم میزنم میشکونما

_خب تسلیم اروم ببر فقط

یه ساعت فقط وسیله هارو میبردن

محسن_ تموم شد چیدنش باخانوما

سارا_ اون که بله مردا سلیقه ندارن

یکی یکی همه چیدیم هر چند یه اتاق کوچیک بود بیشتر وسایله ها جانشدن

مامان_ بقیشو چیکار کنیم

_ عیب نداره بزارین یه گوشه بمونه

سارا_ خیلی حیف شد

_ چیکار کنم خواهری یه اتاق یه اشپزخونه مهم خوشبختیه

مامان_ سوگل اینا چیدیم تموم شده برو چیزای که مونده بخر دیگه وقت نیس تا فردا

مامان محسن_ همه چیز آماده کردیم بیاین یکم چایی کیک بخورین

_اره مامان بیاین خسته شدین

نشستن چای خوردن ساعت شد هشت شب برای فردا کلی استرس داشتم

سارا_ تموم شد بریم خونه

مامان_اره گل دخترم بریم

مامان محسن_ خسته نباشین

زحمت کشیدم

مامان_ برای دخترم خستگی معنی نداره

مامان_ آماده شین که بریم

مانتو تنم کردم سوار ماشین شدیم رفتیم

ساعت ده شب بود تو اتاقم لباسامو جمع میکرد مامان اومد باصدای بلندگفت

_اخره دختره دیونه صبح باید بلندشی نشستی اینجا لباس جمع میکنی

_مامان

_پامان

_ترسیدم الان میرم بخوابم

_زود

از ترس همه جمع کردم رفتم توجام بخوابم

آخرین باره تو جام میخوابم

انقدفکروخیال کردم که خوابم برد

محسن_ سوگل پاشو دیر شد علی بی غم نباش

_ کی اومدی

_ صبح بخیرت کو

_ مگه تو گفتی که من بگم

_ ای پرو پاشو دیونه ای من

_ باشه روانی من

_ گفتم الان میگی عشقم بهم

_ بدو بیرون لباس بپوشم

_ اها یعنی جلومن خجالت میکشی

بلند چیغ زدم گفتم

_ محسن بیرون

_ خوب ابروم نبر که

رفت بیرون لباسمو پوشیدم یه لقمه گذاشتم دهنم د برو

محسن جلو در بودهی بوق میزد

_ محسن چه خبرته

_ عروسیمه عروسی

_ دیونه بریم دیر شد

_ ای به چشم

منو رسوند دم ارایشگاه

محسن_ بدو برو خوشگل خانوم

بدگرمم گرفته بود که ادیشی کنم با ناز ادا گفتم

_ محسن

_ جون محسن

_بو*سم کن**

سرم بردم جلو که لیمو بو*س کنه اونم اومد جلو یهو گازش گرفتم زود فرار کردم**

_باشه سوگل خانم یکی طلبت

درار ایشگاه باز کردم سلام دادم

سلام من اومدم

_به عروس خانم خوش اومدی

_ممنون

_بشین اینجا صورت خیلی نازمطمعنم خوشگل ترمیشی

_شمالطف دارین

اومد داخل چشم مداد بکشه هی اشک میومد ازش

اریشگر_ الان وقت گریه کردن نیستا

خندید

_دست خودم نیست تا حالا ارایش نکردم بخصوص چشم بخاطر همونه

_عیب نداره

بلخره کشید از صبح رفتم تا دو ظهر اونجا بودم

ارایشگر_تموم

_اخیش

ارایشگر_اخیش بزار لباس تو پوشیدی بعد

_وای نه

لباسمو آوردن با هزار بدبختی تنم کردن

خودم تو اینینه دیدم چقد عوض شده بودم انگار یکی دیگه بودم

ارایشگر_اقادامادم اومدن

_وای اخجون

اوم چیزه اومد

_عشقیاره اومد

محسن اومد تو تا منو دید شوکه شد

محسن_ سوگل خودتی

_به نه په عمته

خندید حتا ارایشگر م خندش گرفته بود

محسن_ خانم بامزه بریم خوشگله

دستمو گرفتم تا ماشین برد در ماشینم باز کرد

_بفرما ملکه من

_ممنون

نشستم جلو رفتیم خونه بابا اینا طبق رسم از خونه بابام درم بیارن

یه چند دقیقه ای بعد رسیدیم همه دست سوت زدن برامون یه فانوس وسط خونمون بود

مامان_ چه خوشگل شدی سوگلی مامان بیان تا دیر نشده رسم بریم

بابام اومد جلو ب*و*سم کرد

_خوشبخت بشی عزیزم

_مرسی باباجون

دستمو گرفت محسنم بو**سید محسنم دست منو دور فانوس چرخید سه دور**

ساسان_ مبارکه سولی ساسی

_مرسی داداشی

بغش کردم

ازاینکه ازشون دور شدم خیلی ناراحت بودم گریه ام گرفت

عمه_ گریه نداره که

مامان_ گریه نکن دخترم

مامان اشکامو پاک کرد سوار ماشین شدیم بریم تالار

به تالار رسیدیم برامون اسفند دود کردن جایگاه عروس دامادنشستیم

رها_ یارسال دوسی امسال آشنا

_سلام آشنا خوبی

_مرض یه حالی ازم نگیری عروس شدی بلخره

_قسمت خودت

_فعلا تو تاج بزار تا برسه به من

خندیدم بهترین دوستم رها بود

محسن_من برم تو مردا فعلا

محسن رفت رها اومد بغلم نشست

_شنیدم خودکشی کردی چرا این کارو کردی

_بابام میخواست طلاق منواز محسن بگیره

_میدونی چرا میخواست بگیره

_نه برام مهم نیست مهم الانه

_بس نمیخواهی بدونی باشه

_ولش کن تو خوبی چه خبر

برف اومده تا کمن بریم وسط برقصیم

دستمو گرفت رفتیم وسط کلی رقصیدیم ریحانه که باهام خوب بود الان ازم دورمیشه

حتانز دیکم نیاد

شام خوردیم ریحان اومد طرفم

مبارکه

ب*و*سم کرد همین طور مامانش

شنلم انداختم از تالار رفتیم بیرون چشمم خورد به پسر مهری خانم محمد چشاش کاسه

خون بودن بانفرت به محسن نگاه میکرد دلم براش سوخت اما من فقط محسن میخواستم سرم

انداختم پایین

رفتم طرف مامانم ب*و*سش کردم

مامان خوشبخت بشی دخترم مواظب خودت باش

بغلش کردم

از تک تکشون خدافظی کردم گریه میکردم دوری ازشون سخته برام

رسیدیم دم خونه

لباس عروس باکمک محسن دراوردم

_محسن موهامم بازکن

نشست دونه دونه موهامو باز کرد

_اروم سرم درد گرفت

انقدجیغ جیغ کردم بلخره موهام باز شدن

برگشتم به طرف محسن

محسن شروع به خندیدن کرد

_وا چرا میخندی

_خودتو بین توایینه

خودمو توایینه دیدم موهام شبیه برق گرفته ها شده بودن

اروم دست کشیدم روش یکم مربوط شدن

چون اتاق نداشتیم توهمون حال خوابیدم بغل محسن

محسن_ سوگل پاشو

چشاموباز کردم نا بلندشدن نداشتم دلیم درد میکرد باهزار مکافات بلندشدم حموم نداشتم

باید میرفتم بالا خونه مادر چون روم نمیشد که برم اونجا اما مجبور بودم

محسن_ سوگل اول بیا صابونج بخور بعد برو

_باشه

خودم محسن صفره انداخت بودنشتم خوردم

_دیگه نمیخورم

_حرفشم نزن باید بخوری

لقمه گرفت بزور تو حلقم کرد

_بسه دیگه نمیخورم من رفتم

رفتم بالا

_سلام مادر چون میشه برم حموم موهام چسب ناک شدن

اَره برو

رفتم حموم دوش گرفتم اخیش چقد سبک شدم

یه شلوار م

شگی با یه تی شرت سفید خرسی پوشیدم موهامم خشک کردم باز گذاشتم دیدم

مادر جون دارن البوم عکس میبینن

مادر جون_ سوگل بیا بین محسن با نامزد قبلیشه

رفتم عکسا دیدم محسن دختر خالش یا همون نامزد شو بغل کرده بود عکس گرفته بودن با

دیدن عکساش حرصی شدم اما حرفی نزد

مادر جون_ این عکس دوران عقدشونه

چی عقد مگه عقد کرده بودن

بدون حرفی از خونشون خارج شدم

محسن_ سوگل من برم سرکار کار داشتی چیزی خواستی زنگ بزن امشب شاید نیام

نگران نشو

ولی

نذاشت حرفموبزنم رفت

از حرکتش خیلی ناراحت شدم نشستم یه جا خودمو با تلویوزون سرگرم کردم حتا در

نمیزنن چیزی میخوایی یانه زنده ای یانه

تاشب تنها بودم بابام گفت بیام که هواسشون باشه نه اینکه ولم کنن

ببین امروزچه روزی شد برام اشتها غذا خوردن نداشتم در خونه قفل کردم

رفتم دراز کشیدم یعنی الان خانوادم سارا ساسان چیکار میکنن دلم براشون تنگ شده

انقد فکر وخیال کردم خوابم برد

محسن_ سوگل در بازکن

چشامو وا کردم محسن مبگوید به در یادم رفت که صبح میاد

اومدم

درباز کردم

محسن_ در چراقفل کردی

_ شب میترسیدم بخاطر اون

_ اها باشه

_ الان صبونج آماده میکنم

رفتم اشپزخونه مر با پنیر آماده کردم

_ محسن بیا

او مدرسه صفره خوردیم

محسن_ دستت درد نگنه

_ نوش جان

رفت کنار سرش توگوشی بود

صفره جمع کردم شوستم برگشتم دیدم بازم سرش توگوشیه اخه یه گوشی معنولی چی

داره که همش سرش تو اون خیلی کنجکاو بودم بینم چیکار میکنه

_ باگوشیت چیکار میکنی

من هیچی بازی میکنم

باشه

اون که سرش توگوشی بود منم به غذا رسیدیم

قیمه گذاشتم موقعی که مامانم درست میکرد دیدم یاد گرفتم

تا آماده شه تو اسپز خونه به صفره شیک بندازم

محسن سوگل نظرت چیه ناهار ببریم لب دریا

وای عالیه ببریم

پس جمع کن ببریم

یه سبد برداشتم ظرف وسیله گذاشتم توش زیر اندازم برداشتم

محسن ببریم

بده ببرم بزارم توماشین تا تو آماده شی

رفتم یه مانتو سورمه ای باشلوار لی یه شال سورمه و کفش کیف مشکی رفتم جلوایینه یه

خط چشم نازک با یه رژ

_خوشگلهما

محسن_اون كه بله

_مگه تووسيله ها رونبردى

_گذاشتم خوشگل خانم بينم

_ديونه بريم

سوارماشين شديم پيش به سوى دريا

ازاينكه شمال زندگى ميكنم خوشحالم نزديك دريا وطبعيت شمال

_سولى محسن پياده شو رسيديم

_چه زود

_مگه كرجه كه دير برسيم بغل گوشمونه ها

_بيامنو بخور

_باشيطنت نكام كرد

محسن_اون باشه برای بعد فعلا دریا عشقه

پیاده شدم بامحسن وسایله آوردیم

_همین جاخوبه نزدیک نریم

_هرچی خانم بگه

نشستیم دریا نگاه میگردیم

_محسن به نظرت این دریاناتهش بری کجاس ببین چقدبزرگه وقتی نکاش میکنی انکار

توصفحه نقاشی که یه خط کشیده شده

_سرظهر جان من مخموبه کارنگیر ناهار بده مردم ازگشنگی

_شگمو

صفره انداختم

_بفرما قیمه

_سم نیست توشی که

_بیشور اصلا نخور مال خودمه

_اوه لوس خانمو

ناهار خوردیم جمع کردم

_بزار اینا بزارم تو ماشین

_اره بزار مرسی

همه وسیله گذاشت تو ماشین اینجوری بهتر بود

محسن دستشو آورد جلو

محسن پاشو بریم قدم بزیم

_باکمال میل

دستشو گرفتیم باهم قدم میزدیم

ساعت نه شب شده بود کلی شوخی خنده

_محسن بریم خونه

_اره بریم فردا باید برم سرکار

پس بریم شبم شده

سوار ماشین شدیم رفتیم خونه انقد خسته بودیم همون موقع خوابمون برد

صبح بلندشدم محسن نبود رفته بود سرکار

تواشیز خونه صبونج میخوردم که مادر جون در خونه زد

مادر جون سوگل بیا تلفن

چشم الان میام

یه شال سرم کردم رفتم بالا

گوشی ورداشتم

مامان تولدت مبارک دخترم صدساله شی

مامان سلام چقد دلتم تنگ شده بود برات راستی مگه امروز تولدمه

ساسان گیج خانم بله امروز تولدته

سلامت کو ساسی سوسکه

لولو خورده

خندیدم راست میگفت یادم رفته بود که امروز تولدمه

مامان_ سوگل خوبی چیزی کم نداری

_اره مامان خوبم نه مرسی شما خوبین بابا خوبه

_ماهیم خوبیم ساسان یادش بود امروز تولدته زنگ زدم تبریک بگم

_مرسی من خودم یادم رفته بود

_مواظب خودت باش به خودت برس

_چشم سلام برسونید

_تو ام سلام برسون کارداشتی زنگ بزنی خدا حفظ

_خدا حفظ

مادر جون_ ناهار بمون اینجا

_نه خونمون میزارم ممنون

پدر جون_ عیب نداره بمون

_چشم

امروز تولدمه یعنی اولین سالی که محسن پيشمه پس چرامحسن بهم تبریک نگفت

ازاینکه محسن بهم تبریک نگفت ناراحت شدم اخمام رفت توهم

مادرجون_قرار ریحانم عقدکنه

_مبارکه راستی کجاس نیست

_رفته بیرون تابعدظهر نیست

_اها

کمک کردم صفره انداختم ناهارم خوردیم زوداومدم خونه الان محسن میاد حتما برام یه

چیزی خرید یادشه اما به روخودش نیاورده که سوپرایزم کنه رفته اتاق موهامو بافتم یه تاب

بنفش با شوارکش پوشیدم تامحسن بیاد

ساعت هفت شب.بود هنوز نیومده بود تلفنم نداشتم که زنگ بزنی

در خونه باز شد بدو رفتم اول دستشو دیدم هیچی دستش نبود

محسن_سلام خوبی چی شده

_هیچی

بازم اخمام رفت توهم حتا تبریکم نگفت بهم صفره شام انداختم خوردیم جمع کردم

شوستم هی من

تظر بودم که بگه نگفت تلفنش زنگ خورد

محسن_ سوگل بیا رهاس

_الو رها دیونه خوبی دلم تنگ شده بود برات

رها_ اروم چه خبرته تولدت مبارک دیگه پیرزن شدی

_مرسی یادت بود بعدشم خودت پیرزن شدی

_نمیای اینجای پیرزن دلم تنگیده

_معلوم نیس او مدم خبر میدم بهت

_باشه من برم. مهمون داریم

_برو خوشحال شدم صداتو شنیدم خدافظ

_خدافظ پیرزن

محسن_چیوبهت تبریک گفت

_تولدومه

_۱ مبارکه

مرسی

بدون حرفی رفتیم بخوابیم

صبح باصدای گوشی محسن بیدار شدم خودش نبود حتما گوشی جا گذاشته گوشیو دیدم

رو صفحه دو تا پیام و یه میسکال

از پشت تلفن مامان رها صدایش کرد

_سوگل اروم باش من برم بعدا زنگ میزنم بهت میگم

_رها

تلفن قط کرد

دو روز از دعوا میگذره نه محسن نه خانوادش باهام حرف نمیزنن

باید برم حموم دو روزه رفتم حوله اینا ورداشتم که برم حموم در خونشون بسته بود

روم نمیشد اما مجبورم در خونشون بزدم در زدم

مادر جون_بله

_سلام میشه برم حموم

_اب نداریم

در روم بست

از پله ها اومدم پایین

_محسن نیست منوبیره حموم عمومی چیکار کنم

چشم خورد به دستشوی هوا سرد بود دستشویم بیرون بود

_اره مجبورم دستشوی میرم

رفتم دستشو با هزار مکافات خودم شوستم نذاشتن برم خونشون حموم

احساس میکنم دارم میارم بالا زود رفتم دستشوی تا تونستم عق زدم

_نکنه حاملم وای نه خداجون

الان نه زندگيم رو هواس اينو کجای دلم بزارم

وايسادم تا محسن بياد خونه

ساعت نه بود بلخره اومد بدون سلام چيزی گفتم

_ فردا صبح بریم ازمايشگاه

محسن_ چرا

حرفی نزدم فهميد منظورمو

صفره انداختم شام خوردیم

جمع کردم شوستم رفتم بخوابم

رو صفحه گوشيو دیدم اسم زينب اومد

زينب کيه

باز کردم خوندم

_ سلام اقای کجای

_ محسن قهری کجای نگرانت شدم

چشام شد چهار تا این چی میگفت یعنی چی

محسن_گوشی من دست توچیکار میکنه

گوشیواز دستم کشید

_زینب کیه

_اشتباه اس داده نمیدونم کیه

_که اشتباه اس داده زنگ بزن بهش

_مزاحم مردم شم یعنی ولس کن اشتباه گرفته

گوشیواز دستش گرفتم زنگ زدم

گوشیو برداشت

_محسنم کجای عزیزم

اروم گفتم

_حرف بزن باهاش

محسن_سلام

زینب_ خوبی خاله خوبه دیروز کجارتی یهو

پس همون دختر خالسه نامزدش

محسن تلفن قط کرد

_تو خجالت نمیکشی با اینکه زن داری هنوز بانامزد قبلیت هستی

صورت گرمای دستشو حس کرد اولین سیلی که ازش خوردم نشستم گریه کردم

_خیلی پستی خیلی چرااااا

داد بلند سرم کشید که گر شدم

محسن_ من علاقه ای بهت ندارم چون سنت کم بود میتونستم تودستم بگیرم باهات

ازدواج کردم همین که هست میخوای بخوای نمیخوای نخواه

مادر جون_ چه خبره چی شده

حرفی نزدم سرم انداختم پایم مادر جون دست محسن گرفت رفتن بالا

تاتونستم گریه کردم من عاشف محسن بودم ولی این

چرامن اچه اگه دوشش داشت چراطلاقش داد

بعدچنددقیقه مادر جون اومد پایین باداد زدنش گفت

_فکر کی هستی پسر مو تعقیر میکنی فکر میکنی پول نداره نمیتونه کسی بیاره خونه نخیر

خودم بهش پول میدم که ج ن ده بیاره خونه به توام ربطی نداره

شوک بدی بهم وارد شد بعد حرفش از خونه زد بیرون خودم کردم که لعنت بر خودم

نه شام درست کردم نه کاری چرا حرف بابا گوش ندادم من حتما یه چیزی میدونست که

نگفت بهم گوشه اشپز خونه نشستم به کاری که کردم گریه کردم

چشام باز کردم کسی خونه نبود همون جام خوابم برده بود

پاشدم رفتم دستشوی چشام باد کرده بود و قرمز اشتها هیچی نداشتم اومدم همون

جانستم

در خونه باز شد ریحانه بود

_بیا تلفن رهاس

تلفن داد رفت

_الوسلام

_سوگل گریه کردی چی شده

تاصدای رها شنیدم احساس تنهای کردم بازم گریه

_رها

_گریه نکن اروم باش بگوچی بشده

همه چیزو باهق هق هام براش تعریف کردم

_سوگل گوش نکردی عاشق بودی کور حتانداشتی من روز عروسیت بگم اون موقع دیرم

نشده بود اما نذاشتی

_مگه چی شده

محسن_باشومگه نمیخواستی بریم آزمایشگاه

_چرا الان آماده میشم

اصلا حوصله اینکه به خودم برسم نداشتم مانتو شلوار تنم کردم باهاش رفتم

نوبت گرفتم یساعت فقط تونوبت بودیم

پرستار_ سوگل اعتمادی

بله

پرستار_ نوبت شماس بفرمایید

به محسن نگاه کردم رفتم داخل اتاق

دکتر_ تبریک میگم شما حامله اید یه ماهتونه اینم بگم بچه پایینه خیلی باید مراقب

باشین

_ همه چیزوسرم خراب شد باگفتن حرفش

من_ مطمئن هستین اشتباه میکنید

_ نه دخترم بین خودت

برگه داد دستم جوابش مثبته

ازاتاق اومدم بیرون

محسن_ چی شد

مبته

واقعا

حرفی نزد من نداشتم که بزمن

تلفن محسن زنگ خورد

سوگل رهاس میروم توماشین بیا

الو رها بگو زود باش

سلامت کو

بگو فقط

باشه باشه اینا همش زیر سر بردار شوهر عمته چون عاشق ریحانس خانوادشم گفته باید

اول محسن عقد کنه بعد ریحان اونم کی بهتر از تو ساده بچه توانداخت وسط باباتم پسر مهری خانم

محمد به بابات گفته بود همه اینا گفتن تو بدین بهش خوشبختت میکنن هر بار او مدح حرف بزنه

تونزاشتی روزی که بابات خواست بگه خودکشی کردی از ترسش بخاطر اینکه کاری نکنی قبول کرد

گفت شاید با اینم خوشبخت

بشی

تلفن قط کردم من بازیچه دست اینا بودم

سوار ماشین شدم

من_چرا از دختر خالت طلاق گرفتی

محسن_میخواهی بدونی

_اره

محسن_من عاشق ریحانه بودم موقع خدمت عقد کردیم رفتیم سر بازی اون موقع

درخواست طلاق داد چون یه خواستگار پولدار گیرش اومد

خدمت بودم کاری نمیتونستم کنم طلاق دادم روز جشن عمت روز عقداون بود

بعدش ساکت شد تاتهشو خوندم

_یعنی منو از سر لج گیری اون گرفتی

سوکت کرد حرفی نزد دست همه روشد برام

چندساله که باید زندگیم بشه این یکی بخاطر منافع خودش یکیم. برای لج گیری منو

زندگیموخراب کنن

سیزده سال از اون موضوع میگذره هنوز اذیتم میکنه باینکه بازیچه بودم

همه سختی هارو تحمل کردم سوکت عاشق بودم چیزی جز دوست داشتن برام مهم نبود

کور بودم به حرف قلبم گوش دادم اما اشتباه کردم باید به عقلم گوش میدادم

باهمه این وجود موندم پای زندگیم فقط به عشق دوتا بچه هام زندگی میکنم

یه پسر

یه دختر

چرا غم ها نمی دانند

که من غمگین ترین غمگین شهرم

بیا ای دوست بامن باش

که من تنها ترین تنهای این شهرم

پایان

با تشکر از فاطمه عابدین زاده عزیز بابت نوشتن این رمان زیبا